



زندگی برعکس



می دانید، تخیل همیشه چیزی است که یقه آدم را می گیرد و باعث می شود آدم همه اش حواسش پرت باشد و فکر کند که "اگه ساعت زمان داشت چیکار میکرد؟" یا اگر "دنیا همه چیزش برعکس می شد چی می شد؟"

واقعاً به این فکر کردید که اگر دنیا برعکس می شد چه اتفاقی می افتاد؟ در دنیای برعکس صبحها شام می خوردیم، برای رسیدن شنبه‌های کاری روزشماری می کردیم، پول اصلاً برابمان مهم نبود، دستگیره در را رو به بالا باز می کردیم، خدا خدا می کردیم که آسانسور خراب باشد تا بتوانیم هفت طبقه را از راه پله پایین برویم، پراید ایمن ترین و باکلاس ترین ماشین موجود می شد، نیشان‌های آبی پشت چراغ قرمز می ایستادند تا وقت قرمز شدن چراغ قرمز هیچ کدام از ماشینها به همدیگر زل نمی زدند. به جای پول به داروخانه‌ها چسب زخم می دادیم و به ازای بقیه آدماسمان بقال محله پول خرد می داد.

راننده تاکسی اصرار می کرد که هر بار این در را محکم ببندیم و بریم. علاوه بر اینها معتقد بود اوضاع همه چیز رو به بهبود است و هیچ اتفاق مشکوکی نمی افتد و هیچ کسی از خودشان نیست! خواننده ضبط می خواند که "خاطرات جنوب محاله یادم بیاد"

در کتابهای درسی از تصمیم صغری می خواندیم و به جای شعر انار صد دانه یاقوت دسته به دسته، می خواندیم که یک دانه موزم، با پوست و زردم، تسکین دردم!

سهراب سپهری هم می گفت، قایقی نخواهم ساخت می مانم در جزیره تا چشمتان در بیاید!

ما به شرکتهای تبلیغاتی اس ام اس می دادیم "آیا برای ما پیشنهاد ویژه ای ندارید؟" و بعد از ده بار تکرار این پیام می گفتیم "خودتان را بکشید هم کد لغو این پیامک در کار نیست". در تلویزیون یک سریال ایرانی پخش می شد که آخرش کسی با دیگری عروسی نمی کرد و سریالهای ترکیه هم سرشار از عشق می شد. آنقدر که همه پدر و مادرها بچه‌های خودشان را می شناختند.

آن خواننده زن بیگانه شروع به پیر شدن می کرد و در سریالهای طنز علی صادقی و احمدپورمخبر بازی نمی کردند.

از آتش نشانی و ۱۱۸ تماس می گرفتند و فوت می کردند. اورژانس را هم فقط وقت‌هایی خبر می کردند که بصورت ضروری می خواستند ازدواج کنند!

اصغر فرهادی انتهای همه فیلمهایش کاملاً صریح اعلام می کرد که نادر از سیمین جدا می شود و دخترشان تصمیم می گرد همراه مادرش از ایران برود!

سوباسا وقتی بلند می شود شوت بزند، آهنگ پایانی کارتون پخش نمی شود و آن شرلی دختری می شود با موهای آبی که از قضا صدا از دیوار در می آید از او در نمی آید.

از صبح تا شب هی پیام واریز حساب برای آدم می آید و تازه حجم اینترنت آدم به جای اینکه تمام شود، عین چاهی جوشان هی قل می زند و زیاد می شود.

نوشابه و پیتزا برای سلامتی انسان مفید می شود و دانشمندان هر روز از مضرات کرفس در تلویزیون حرف می زنند.

انگشت کوچیکه پای آدم خودش شعورش می رسد به جایی نخورد و هندزفری‌ها همیشه

همانطوری که بودند سر جایشان قرار می گیرند.

حراست دانشگاه دم در از اینکه امروز چقدر خوش تیپ شدیم تعریف می کرد و استاد سر کلاس می گفت "اگه چیز بامزه ای هست، فقط خودتون بگین بخندین"

توی دانشگاه سر اینکه چه کسی با آن همکلاسی بد خط که جزوه نمی نویسد، ازدواج کند دعوا می شد و در این بین برای دعوا پسرها موهای هم را می کشیدند و داد می زدند "اول تو ول کن"

پدرها شبها کولر را روشن می کنند و وقت‌هایی که دیر می کنی مادرها فقط یک بار در روز با تو تماس می گیرند و با خنده می گویند "هر وقت دلت خواست برگرد" تازه خداحافظی هم می کنند و گوشی را قطع می کنند.

مسواک زدن اعتیاد آور و مضر بود و جوانها شبها دور هم جمع می شدند و دزدکی مسواک می زدند.

کتاب فروشیها از سر صبح دم درش صف بسته می شد، صف دانه ای و چند تایی ایجاد می کردند و به فروشنده اصرار می کردند لطفاً تازه و خویش را بدهند.

مرحومه حمیده خیر آبادی از در وارد می شد و می دید که "ای بابا، پدر و دختر چرا خوب خلوت نکرده‌اید؟"

انسانها فتوستنزی می کردند و گیاهان رشد اصلی شان با ماکارونی بود.

باکلاس ترین گوشی همان نوکیا ۱۱۰۰ می شد و مردم توی آینه آسانسور زوری عکس می گرفتند که حتماً صفرهای مارک گوشی شان معلوم شود.

توی تاکسی خانمها طوری می نشستند که جا برای آقایون نباشد و آقایون خودشان را به در بچسبانند، طوری که نهایتاً ۵ سانتی متر جا گرفته باشند.

در این دنیای وارونه زن که گریه نمی کند و درحالیکه سریال محبوبشان را تماشا می کنند، شوهرشان با جاروبرقی از کنارشان رد می شود و اعتراض می کند که چرا روسری اش را روی مبلها پرت کرده است!

نقد:

ساز و کار نقد پیچیده است. مخصوصاً بستگی به مخاطب دارد. چون هر کسی عکس العمل متفاوتی نسبت به نقد دارد.

بباید فرض کنیم مثلاً انتقاد اصولی و از روی دلسوزی به کسی گفته می شود که صدایش بلند است. عکس العمل‌ها چند دسته است! دسته اول افرادی هستند که نقد را به دقت گوش می دهند و به مثابه شبکه‌های مجازی، لایک می کنند.

دسته بعد افرادی هستند که نقد را به دقت گوش می دهند و ده برابرش می کنند و بعد یکهو عربده می زنند «من صدایم بلند است؟ صدای هفت جد خودت بلند است! زمانی که من در دستگاه شور آواز می خواندم تو داشتی دنبال پستونکت می گشتی» و همین طور به روشی کاملاً عربده وار، منتقد را مثل سیم هندزفری به هم گره می زنند.

دسته بعد هم افرادی هستند که باز نقد را گوش می دهند و هیچی خب، لایک می کنند!

مهتر

آهنگ «باز آمد بوی ماه مدرسه» را بگذارید روی ساعت زنگ دار گوشی، در این صورت اسکار دردناک ترین آهنگ تاریخ را به آن تقدیم می کنیم!

